

بہت سہل ہے

آگوس و ہیولاما ۵

افسانہ ہی دریا

ہیولاما
Hoopa

آگوس و هیولاها ۵

افسانه‌ی دریا

ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فور تونی

مترجم: سعید متین



برای سورنا گلکار

و بقیه‌ی بچه‌های هیولادوست.

Original title: AGUS Y LOS MONSTRUOS:
LA LEYENDA DEL MAR
Text © 2016 Jaime Copons
Illustrations © 2016 Liliانا Fortuny
Copyright © 2016 Combel Editorial S.A.
Translation rights arranged by IMC Agència
Literària, SL. All rights reserved.
Persian Translation © Houpa Publication, 2020

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده و تصویرگر آن خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ژانومه کوپونس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ژانومه کوپونس این کار را کرده است.



سرشناسه: کوپونس، ژانومه، ۱۹۶۶ - م.
عنوان و نام پدید آور: افسانه‌ی دریا / نویسنده ژانومه کوپونس: Copons, Jaime
تصویرگر لیلیانا فور تونی: مترجم سعید متین.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.، مصور (رنگی).
شابک: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۹۴-۰۹۴-۰۴-۰۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: La leyenda del mar: گروه سنی: ۳+
یادداشت: گروه سنی: ۳+
موضوع: داستان‌های ماجراجویانه
Adventure stories
موضوع: داستان‌های طنز آمیز
Humorous stories
شناسه افزوده: فور تونی، لیلیانا، تصویرگر
شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵- مترجم
رده بندی دیویی: ۱۳۹۷ الف ۷۷۱ ک ۷۷۱۶ ۵۵۲۷۲۱۶
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۷۲۱۶-۸۱۸۲-۱۵۸



آگوس و هیولادا ۵ افسانه‌ی دریا

نویسنده: ژانومه کوپونس
تصویرگر: لیلیانا فور تونی
مترجم: سعید متین
ویراستار: انسیه حیدری
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: بهار یونس‌زاده
چاپ دوم: ۱۳۹۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۹۴-۰۹۴-۰۴-۰۶۲۲-۹۷۸
شابک: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۹۴-۰۹۴-۰۴-۰۶۲۲-۹۷۸



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.
■ این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

www.hoopa.ir | info@hoopa.ir

1

تعطیلات آغاز می شود



قبل از اینکه از مدرسه بروم بیرون، رفتم کتابخانه تا کتاب‌هایی را که اما، مسئول کتابخانه، برای تابستانم آماده کرده بود، بگیرم. البته اگر به خاطر کتاب‌ها هم نبود، بدون خداحافظی از اما نمی‌رفتم. با هم دوست بودیم.



مدرسه رفتن همیشه به‌نظر من اصل ضدحال بوده، ولی نمی‌دانم چه حکمتی است که هر بار نیم‌سال تحصیلی تمام می‌شود، جوری غصه‌ام می‌گیرد که نمی‌توانم توضیح بدهم. و این همان حسی بود که آخرین روز کلاس داشتیم، وقتی دیگر وسایلم را جمع‌وجور کرده بودم.



برای دوست‌هایم قضیه‌ی قرعه‌کشی شهرداری را تعریف کردم و وقتی
گفتم اسم لیدیا و اما هم درآمده، هیچ‌وپیچو نم‌نمک نگران شد.

گفتی شهرداری برای این سفر
بین مردم قرعه‌کشی کرده؟

گفتی دست‌برقضا اسم
ایما و لیدیا و شما هم
درآمده؟

بخشید ها، یعنی می‌گویید من تنها
کسی هستم که به‌نظرم این قضیه
عادی نیست؟

شاید حق با هیچ‌وپیچو باشد...
آگوس، بی‌زحمت می‌روی
نامه را بیاوری؟



وقتی رفتم خانه، نمی‌دانم چرا کرم گرفت نامه‌ای را که از چند روز پیش
روی میز بود، بخوانم. و چون خطاب به خانواده‌ی پانولا نوشته شده بود،
به نظرم رسید کاملاً حق دارم بخوانمش.
باورم نمی‌شد! اسم ما هم برای سفر درآمده بود!

آره. می‌بینی پسرم؟ یک
بار هم که یک چیزی توی
قرعه‌کشی به اسم ما درآمد،
این‌جوری شد!

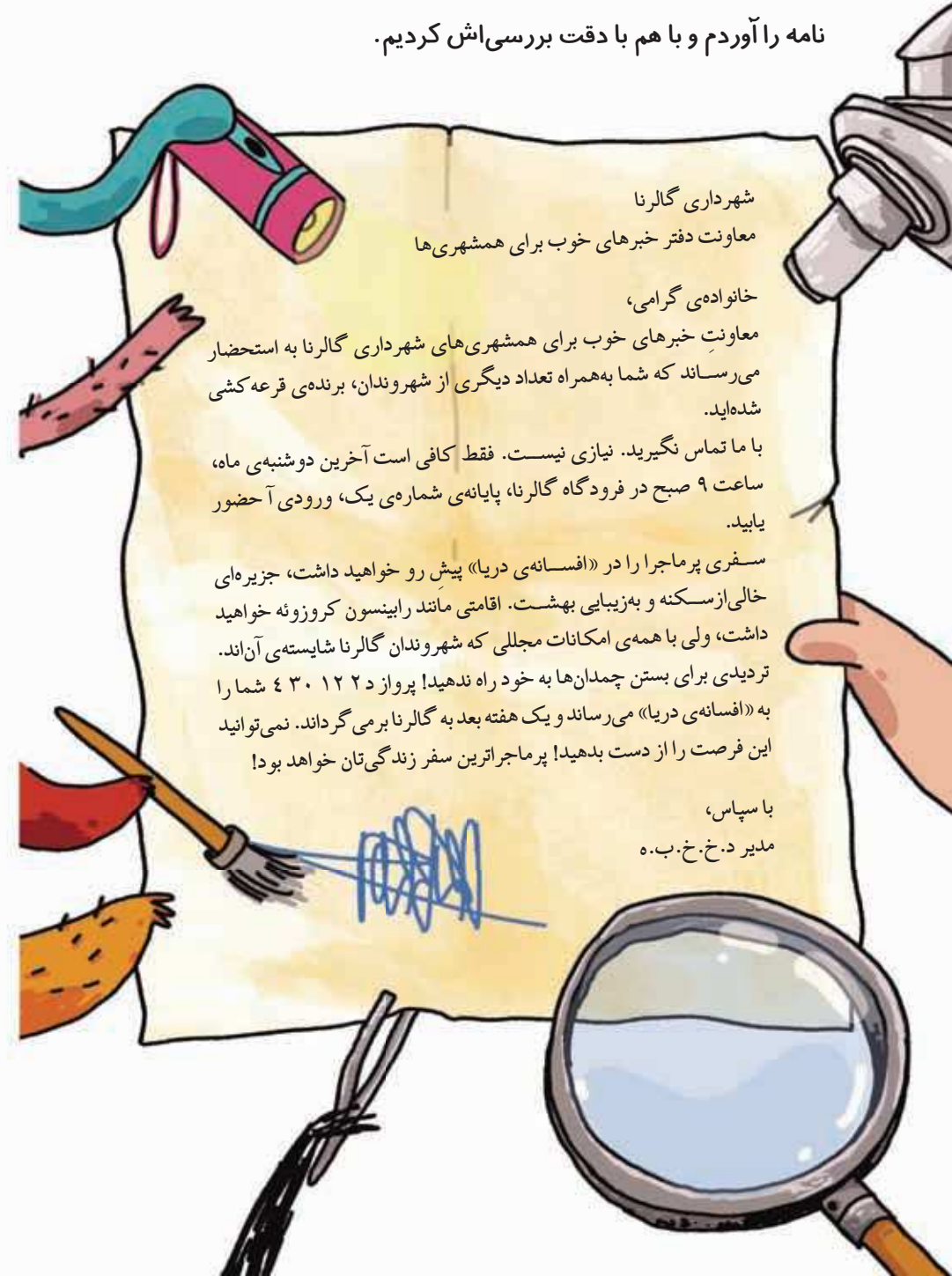
اسمان برای سفر به
جزیره درآمده!



چه کار می‌شود کرد؟!
باید مسئولیت‌پذیر باشیم:
قول داده‌ایم تا آخر تابستان
برویم سر کار.

نامه را آوردم و با هم با دقت بررسی‌اش کردیم.

واقعاً هم اگر فکرش را می‌کردی، از یک فرسخی داد می‌زد که آن قرعه‌کشی عادی نیست. توی اینترنت گشتیم و فهمیدیم شهرداری هیچ معاونتی با همین نام عجیب‌وغریبی ندارد. ولی این تنها چیز عجیب نبود.



یک دفعه زنگ خطر برای همه به صدا درآمد. اینکه پشت آن نامه دکتر بروت بود، هر معنایی که داشت، قطعاً خوب نبود. بعد آقای پتی پن چیزی گفت که در نگاه اول، کمی عجیب به نظر می‌رسید.



ها؟! چی داری می‌گویی؟! با پای خودمان می‌رویم توی دهن شیر.

باید فوراً برویم به افسانه‌ی دریا!

خب آره. درواقع، با کله می‌رویم توی دهن شیر!

خب چرا باید با کله برویم آنجا؟

چون اِما و لیدیا و پدرش می‌روند به جزیره و ما نمی‌توانیم بگذاریم یک مو از سرشان کم شود. ناسلامتی دوست‌هایمان اند!

حق با آقای پتی پن بود. نمی‌توانستیم دوست‌هایمان را توی دست‌های دکتر بروت بدذات ول کنیم به‌امان خدا.

آقای پتی پن دوبه‌شک بود که چرا آن اسم، یعنی افسانه‌ی دریا، آن‌قدر به گوشش آشناست؛ ولی کسی که با حساب و کتاب‌هایش روشن کرد چه اتفاقی دارد می‌افتد، هیچ‌وپیچو بود.



نمی‌خواهم جو بدهم، ولی طبق محاسبات من کاملاً واضح است کی پشت این ماجراست.

ببینید... اگر حروف الفبا را بشماریم و بعد ببینیم هر کدام از شماره‌های پرواز مربوط به کدام حرف است، به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ به این نتیجه که شماره‌ها این نام را تشکیل می‌دهند: بروت! دکتر بروت!!!

تندی هیولاهارا گذاشتم توی کیفم و رفتم دم خانه‌ی اِما. توی راه همه‌ی حرف‌هایی را که باید می‌زدم، تمرین کردم.



همین‌که تصمیم گرفتیم به جزیره‌ی افسانه‌ی دریا برویم، یک مشکل جدید جلوی پایمان سبز شد، آن‌هم از آن مشکل‌های بزرگ: پدر و مادرم.



آن شب خل شدیم. باید ظرف مدت زمان خیلی کوتاهی که برای خودش رکورد بود، سفر را سروسامان می دادیم. این وسط، مادرم مغزم را با یادآوری ها و توصیه هایش می خورد.

اما مکالمه‌ی طولانی‌ای با پدر و مادرم داشت. اگر بخواهم خیلی خلاصه‌اش کنم، سه موضوع مهمی که بهشان گفتم، این‌ها بود: الف) من فرصت تجربه‌ی منحصربه‌فرد و بسیار آموزنده‌ای پیدا می‌کردم؛ ب) او، یعنی اما، توی جزیره همراهم بود؛ ج) آن‌ها، یعنی پدر و مادرم، می‌توانستند خاطر جمع باشند.



لباس شنا برداشته‌ای؟ کرم ضد آفتاب
چی؟ حوله چی؟ دست‌بند ضدپشه چی؟
قمقمه چی؟ آمدم و رفتید گردش.
ساک برای لباس چرک‌هایت چی؟



خب بله. قطعاً همین‌طور است... ور ور
ور ورا عالی! پس قرار ما شد فردا صبح
توی فرودگاه پایانه‌ی یک، ورودی آ.
شماره‌ی پرواز د ۱۲۲ ۳۰ ۴ است.

عجیبه که آدمیزاد
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی